



دوره ۵۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹
صفحات ۱۶۳ تا ۱۷۹ (مقاله پژوهشی)

ارزیابی رویکرد بازپروری در کیفرگذاری جرائم اطفال و نوجوانان

آزاده صادقی *

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۶/۲۴)

چکیده

در سال‌های اخیر، ضمانت‌اجراهای کیفری ناظر بر جرائم اطفال و نوجوانان در بسیاری از کشورها تحت تأثیر رویکردهای بازپرورانه شکل گرفته و تلاش شده است تا از کیفرهای سخت‌گیرانه اجتناب شود. این رویکرد در نظام عدالت کیفری ایران نیز الهام‌بخش تحولات جدیدی در حوزه کیفرگذاری بوده است. در چنین شرایطی، مسئله بااهمیت این است که سیاست‌گذاران تا چه اندازه متعهد به سیاست بازپروری اطفال و نوجوانان بزهکار بوده و در راستای تأمین آن رفتار کرده‌اند. برای پاسخ‌گویی به این پرسش، روش تحلیل محتوای کیفی قوانین کیفری (تحلیل مضمون قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری) به‌عنوان شیوه جمع‌آوری داده‌ها استفاده شده است. همچنین، به مناسبت و در جهت تأیید نتایج تحلیل محتوا، به یافته‌های حاصل از مشاهده غیرمشارکتی دادگاه‌های اطفال و نوجوانان (۲۰ جلسه) استناد شده است. یافته‌های حاصل از پژوهش بیانگر نوعی آشفتگی در کیفرگذاری است که بر مبنای آن مدل بازپروری در مرحله قانون‌گذاری تاکنون نتوانسته است به الگوی اصلی در این حوزه مبدل شود. تعیین کیفر بر اساس شدت جرم، تأکید بر نگهداری در مؤسسات اطفال و نوجوانان (کانون اصلاح و تربیت) به‌عنوان ضمانت‌اجرای غالب، عدم استفاده از کیفرهای تجربه‌محور، کم‌اهمیتی ابعاد درمانی - اصلاحی ضمانت‌اجراها و توجه ناکافی به کیفرهای اجتماعی و کاستی‌های آن، مواردی هستند که شاخص‌های التزام به بازپروری را کم‌رنگ جلوه می‌دهند. بنابراین، ضروری است تا با استفاده از رویه‌های تجربه‌محور، غنابخشیدن به رویکردهای نظری و فراهم‌آوردن بسترهای اجرایی، ابعاد بازپرورانه کیفرهای جرائم اطفال و نوجوانان را تقویت کرد.

واژگان کلیدی

اطفال و نوجوانان بزهکار، کیفرگذاری، نگهداری در کانون اصلاح و تربیت، کیفرهای اجتماعی، بازپروری.

مقدمه

عدالت کیفری اطفال و نوجوانان یکی از حوزه‌هایی است که همواره محل مناقشه سیاست‌گذاران در انتخاب برنامه‌ها و سیاست‌های منطقی قرار دارد. دغدغه آنان برای کاهش تکرار جرم اطفال و نوجوانان بزهکار تحت تأثیر جریان‌های مختلف^۱ موجب شکل‌گیری رویکردهای متفاوتی شده است که مدل عدالت^۲ و مدل رفاه^۳ جزء مهم‌ترین آن‌ها هستند.^۴ مدل عدالت، بر مفهوم نوجوانان بزهکار به‌عنوان یکی از منابع خطر تأکید می‌کند که به دنبال اجرای کیفرهای سخت‌گیرانه برای تحقق خواسته‌های عمومی است. در مقابل، مدل رفاه بر مفهوم کودک در معرض خطر و نیازهای وی تمرکز می‌کند تا جرائم وی و بنابراین، به دنبال بازتوان‌بخشی آنان است تا به کیفر رسانیدن آن‌ها (Young et al., 2017: 22-24).

در حال حاضر، نتایج برخی پژوهش‌ها در ارتباط با تمایل عمومی به اتخاذ رویکردهای بازپرورانه برای کیفر بزهکاران اطفال و نوجوانان،^۵ در جهت‌دهی سیاست‌ها به سمت اصلاح و درمان در بیشتر کشورها نقش داشته است (Ellis et al., 2018: 169-170). نتایج پژوهش‌های علمی مبنی بر اثربخشی رویکردهای بازپرورانه در مقایسه با رویکردهای سخت‌گیرانه نیز به‌شدت در این تغییر نگرش سیاست‌گذاران مؤثر بوده است. در همین راستا، آنان در بسیاری کشورها تلاش کرده‌اند تا با کناره‌گیری از رویکردهای سخت‌گیرانه التزام خود را به بازتوان‌بخشی نوجوانان بزهکار عینیت بخشند (Mears et al., 2014: 169-170).

۱. اسناد بین‌المللی گوناگون بر اهمیت بازتوان‌بخشی نوجوانان و وضع مقررات در راستای اصلاح، بازپذیری و حفظ منافع عالی آنان تأکید کرده‌اند. با وجود این، همواره گرایش‌های مخالف این رویکرد به‌دلایلی از جمله عوام‌گرایی و ارائه پاسخ‌های فوری و مطابق با خواست مردم در برهه‌های مختلف رشد کرده و موجب می‌شوند تا سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای در این حوزه تدوین شود. در همین راستا، در بازنمایی‌های اجتماعی، اطفال و نوجوانان بزهکار عموماً به شکل بزهکاران خشن که مستلزم برخوردهای سخت‌گیرانه‌اند، توصیف و به تصویر کشیده می‌شوند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: فرجیها، محمد؛ مقدسی، محمدباقر (۱۳۸۹)، «رویکرد عوام‌گرایی کیفری به عدالت کیفری نوجوانان و جوانان»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۱۴.

2. Justice Model

3. Welfare Model

۴. افزون بر دو مدل رفاه و عدالت، مدل‌های دیگری نظیر مدل عدالت ترمیمی در حوزه اطفال و نوجوانان وجود دارد که در پژوهش حاضر به آن‌ها پرداخته نمی‌شود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: غلامی، حسین (۱۳۹۲)، «الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۶.

۵. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک:

Ellis, S., Gately, N., Rogers, S., and Horrigan, A. (2018). "Give them a chance: public attitudes to sentencing young offenders in Western Australia", *Youth Justice*, 18(2), pp: 169-187.

اندیشه بازپروری^۱ بر این موضوع تأکید دارد که نوجوانان از نظر ویژگی‌های شناختی و احساسی متفاوت از بزرگسالانند و بنابراین، شایسته فرصتی دوباره برای بازگشت به اجتماع هستند. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مقایسه با قوانین گذشته، گام‌های مثبتی به سمت اجرای اندیشه بازپروری برداشته است که نمونه آشکار آن را می‌توان در تعیین اقدامات تأمینی و تربیتی و کیفر بر اساس گروه‌های سنی نه تا پانزده سال و پانزده تا هجده سال مشاهده کرد. همچنین، حسب مورد از کیفر خدمات عمومی و جزای نقدی برای اطفال و نوجوانان بزهکار استفاده شده است. بر اساس تبصره ۲ ماده ۸۹ ق.م.ا نیز دو کیفر اقامت در منزل در ساعات معین^۲ و نگهداری در پایان هفته در قانون اصلاح و تربیت به فهرست قبلی کیفرها اضافه شده است تا مجموعه ضمانت‌اجراهایی برای اصلاح و درمان اطفال و نوجوانان بزهکار به کار گرفته شود. جدای از این، مواردی همچون امکان تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات تمامی جرائم تعزیری اطفال و نوجوانان و فقدان آثار کیفری محکومیت‌های آنها نیز در شمار اقداماتی هستند که به نظر می‌رسد بر مبنای اندیشه بازپروری در قانون ذکر شده‌اند.

حال، با توجه به تحولات اخیر می‌توان این پرسش را مطرح کرد که سیاست‌گذاران تا چه اندازه متعهد به رویکردهای بازتوانبخشی در حوزه کیفرگذاری اطفال و نوجوانان بزهکار بوده و در راستای تأمین آن عمل کرده‌اند. در واقع، مسئله اساسی این است که کیفرهای موجود تا چه میزان از اندیشه‌های بازپرورانه یا سخت‌گیرانه الهام گرفته‌اند و شاخص‌های التزام به سیاست‌های بازپروری تا چه اندازه در این جریان رعایت شده و چه خلأها و کاستی‌هایی در این حوزه وجود دارد.^۳

برای پاسخ‌گویی به پرسش مذکور، از روش تحلیل محتوای کیفی قوانین کیفری و همچنین مشاهده غیرمشارکتی در راستای تأیید برداشته‌های ممکن از این قوانین استفاده شده است. به‌طور کلی در روش تحلیل محتوا، ویژگی‌های ظاهری یک پیام به شکل عینی و نظام‌مند توصیف و تبیین

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: نجفی ابرنآبادی، علی‌حسین (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، تقریرات درس جرم‌شناسی بازپروری بزهکاران، دوره دکتری دانشگاه تربیت مدرس.

2. Curfew Order

قرار اقامت در منزل یکی از گونه‌های کیفرهای اجتماع‌محور پراستناد در اکثر نظام‌های عدالت کیفری به شمار می‌رود که در رابطه با اطفال و نوجوانانی که مرتکب جرایم سبک شده‌اند، صادر می‌شود.

۳. قانون‌گذار حسب نوع جرم ارتكابی (جرائم تعزیری، جرائم مستوجب مجازات حدود، قصاص و دیه) برخورد متفاوتی را با نوجوانان در پیش گرفته است. در پژوهش حاضر، تحولات در حوزه جرائم مستوجب مجازات حدود یا قصاص (تبصره ۲ ماده ۸۸ و ماده ۹۱ ق.م.ا) بررسی نمی‌شود. بنابراین، کیفرگذاری جرائم تعزیری مدنظر است. بر همین اساس، از واژگان اطفال و نوجوانان (اشخاص زیر ۱۸ سال) در کنار هم استفاده شده است.

می‌شود. تحلیل محتوای کیفی خود روشی است که با استفاده از واحدهای تحلیل نظیر کلمه، مضمون، پاراگراف، عنوان و غیره و شناسایی شباهت‌ها، تفاوت‌ها و روابط میان آن‌ها، به دنبال شناخت معنا و مضمون آشکار یا پنهان یک متن (قانون) است (مومنی‌راد و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۶). در پژوهش حاضر نیز تلاش شده است تا با تأکید بر تحلیل محتوای مضمون ضمانت‌اجراهای مندرج در فصل دهم قانون مجازات اسلامی، رویکرد بازپروری و میزان التزام به آن بررسی شود. مشاهده نیز روشی است که در آن واحد مشاهده، شناسایی و توصیف و سپس نتایج حاصل از آن برای کشف الگوها و ارتباطها، تجزیه و تحلیل، استنباط نظری و نتیجه‌گیری استفاده می‌شود (سرمد و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۵۳). مشاهده عموماً به دو شیوه مشاهده مشارکتی و غیرمشارکتی تقسیم می‌شود که در این پژوهش از مشاهده غیرمشارکتی بهره گرفته شده است. در این نوع مشاهده، پژوهشگر بدون انجام فعالیت یا مشارکت در جریان پدیده‌های مورد مشاهده (برای نمونه جلسات دادگاه)، صرفاً آن‌ها را به صورت آشکار یا پنهان مشاهده و اطلاعات مرتبط را به طور منظم ثبت می‌نماید. در پژوهش حاضر نیز ۲۰ جلسه رسیدگی دادگاه اطفال و نوجوانان مشاهده و اطلاعات مرتبط با مسئله پژوهش از آن‌ها در راستای تأیید نتایج حاصل از تحلیل محتوای کیفی قانون استخراج گردید.

یافته‌های پژوهش در چهار بخش ارائه می‌گردد. در بخش اول، شدت جرم به عنوان معیار عمده کیفرگذاری در جرائم اطفال و نوجوانان بررسی می‌شود. بخش دوم و سوم نیز به ترتیب به بررسی رویه‌های تجربه‌محور در کیفرگذاری اطفال و نوجوانان و آسیب‌شناسی کیفرهای اجتماعی در این حوزه اختصاص خواهد داشت.

۱. تأکید بر شدت جرم در کیفرگذاری

به باور پژوهشگران، عدالت کیفری اطفال و نوجوانان همواره عناصری از هر دو الگوی کنترل و رفاه اجتماعی را داراست، لکن پیش‌بینی نظام متفاوت در این حوزه و ماهیت تأسیس دادگاه‌های اطفال و نوجوانان، بر جهت‌گیری اصلاحی و درمانی و تعهد به مدل رفاه بیشتر تأکید می‌کند (Bishop et al., 2010: 216-217)؛ چنان‌که در اکثر نظام‌های عدالت کیفری ضمانت‌اجراهای مختلف عموماً دارای ماهیت بازپرورانه هستند.

بر این پایه، هرچند در تصمیم‌گیری کیفری متغیرهای حقوقی نظیر شدت جرم، آسیب حاصل از جرم یا سوابق کیفری تأثیرگذار هستند، ولی متغیرهای فراقانونی و به تبع آن مسئله بازتوان‌بخشی نقش اساسی در شکل‌دهی به نظام تعیین کیفر در این حوزه خواهد داشت. گفتن مقامات رسمی عدالت کیفری ایران در رابطه با ماهیت و تنوع ضمانت‌اجراهای کیفری اطفال و نوجوانان،

نشان‌دهنده اعتقاد آنان به کاربست اندیشه بازتوان‌بخشی بزهکاران است، ولی اینکه قانون‌گذار هنگام کیفرگذاری تا چه اندازه بر مبنای اندیشه بازتوان‌بخشی، متغیرهای فراقانونی را در تصمیم‌های کیفری لحاظ نموده است، مسئله‌ای در خور تأمل به شمار می‌رود. بررسی قواعد مندرج در فصل دهم قانون مجازات اسلامی می‌تواند بازتاب میزان وفاداری به این متغیرها و دوری‌گزینی از معیارهای قانونی نظیر سابقه کیفری، شدت جرم و غیره باشد.

قانون‌گذار با اعلام فقدان آثار کیفری در ماده ۹۵ ق.م.ا، وفاداری به اندیشه بازپروری را به رخ می‌کشد و به قضات یادآور می‌شود که در تصمیم‌ها به سوابق کیفری توجه نکنند. از سوی دیگر، در هنگام تعیین کیفر به رویه سنتی بازگشته و نوجوانان را بر اساس شدت جرم ارتكابی مجازات می‌کند.

توضیح آنکه بر اساس ماده ۸۹ ق.م.ا کیفرهای جرائم (تعزیری) طبق رویه سنتی بر اساس شدت جرائم مشخص و تعیین آن به قاضی سپرده شده است. حال آنکه فلسفه عدالت کیفری نوجوانان مبتنی بر این ایده است که شدت‌بخشیدن به ضمانت‌اجراها اصولاً بایستی با افزایش میزان مسئولیت‌پذیری نوجوانان، افزایش سن آنان و در حقیقت توسعه مفاهیم شخصیتی صورت گیرد؛ نه بر اساس شدت جرم (Dünkel, 2014: 48-50). از این منظر، تنوع میان نوجوانان از حیث ویژگی‌های فردی، روانی، اجتماعی، میزان توسعه شخصیتی و غیره به رسمیت شناخته نشده و به جای آن، میزان شدت جرم مبنای اولیه برای تعیین کیفر آنان را تشکیل داده است.

نمونه متعارض دیگر، بخشی از مقررات ماده ۸۸ ق.م.ا است که بر مبنای آن اطفال و نوجوانان در یک رده سنی (۱۲ تا ۱۵ سال) برای برخی جرائم (درجه شش تا هشت) مسئولیت کمی دارند و اقدامات مندرج در بند الف تا ت ماده ۸۸ نسبت به آنان جاری می‌شود، ولی برای برخی جرائم به نسبت شدیدتر (جرائم تعزیری درجه یک تا پنج) مسئولیت سنگین‌تری دارند. این‌گونه ناهماهنگی در تعیین ضمانت‌اجرا و تأکید بر شدت جرم، بیانی آشکار از دیدگاه‌های سنتی و نه اصلاح و درمان است.

نشانه‌ای دیگر از ضعف اندیشه بازپرورانه قانون‌گذار را می‌توان در رابطه با تعیین کیفر مرتکبان جرائم تعزیری درجه یک تا پنج مشاهده کرد. بر این اساس، اطفال و نوجوانان مشمول بند ث ماده ۸۸ ق.م.ا (۱۲ تا ۱۵ سال) برای جرائم تعزیری درجه یک تا پنج، الزاماً به نگهداری در کانون اصلاح و تربیت به‌عنوان یک اقدام تأمینی و تربیتی محکوم می‌شوند، ولی برای نوجوانان مشمول ماده ۸۹ ق.م.ا (۱۵ تا ۱۸ سال) در صورت ارتكاب همان جرم، این امکان وجود دارد که حسب مورد به اقامت در منزل (در ساعاتی که دادگاه معین می‌کند)، نگهداری در کانون در دو روز آخر

هفته، خدمات عمومی و حتی جزای نقدی محکوم شوند. این موضوع آشکارا بیانگر فقدان یک الگوی مشخص و منسجم در راستای پیاده‌سازی سیاست‌های بازپرورانه در قلمروی تعیین کیفر نوجوانان است.

البته، قانون‌گذار در پاره‌ای موارد از معیار شدت جرم فاصله گرفته و با درج متغیرهای وضع متهم و استفاده از آن برای تغییر و تبدیل کیفرهای مندرج در بند الف تا پ ماده ۸۹ (تبدیل به اقامت در منزل در ساعات معین یا نگهداری در کانون اصلاح و تربیت در دو روز آخر هفته)، تلاش کرده است تا این اصل سنتی را تا اندازه‌ای تعدیل نماید، اما با واگذاری انتخاب این کیفرها به قضات از این هدف دور شده است. در واقع، در صورتی که برای قانون‌گذار مسئله بازتوان بخشی اولویت و اهمیت داشت، می‌بایست در تعیین قاعده برای کیفرگذاری جرائم نوجوانان به آن اشاره نماید؛ نه اینکه در قالب یک تبصره به این موضوع پردازد.^۱ افزون بر این، مفهوم وضع متهم نیز چندان شفاف به نظر نمی‌رسد. همچنین، قانون‌گذار در ماده ۹۳ ق.م.ا امکان کاهش مجازات یا تبدیل اقدامات تامینی و تربیتی را در صورت وجود جهات تخفیف مجاز دانسته است، ولی این موضوع را نیز به صورت اختیاری در صلاحیت قضات قرار داده است.

جدای از این، سرنوشت تأثیر پرونده شخصیت^۲ در فرایند تعیین کیفر اطفال و نوجوانان نیز ناشناخته مانده است.^۳ علی‌رغم اینکه قانون‌گذار محدوده تشکیل این پرونده را در جرائم اطفال و نوجوانان گسترانده،^۴ ولی به چگونگی تأثیرگذاری آن در قانون اشاره نکرده و در واقع، برای آن جایگاهی پیش‌بینی نکرده است. در تأیید این جریان قانون‌گذاری، مشاهده غیرمشارکتی جلسات دادگاه‌های اطفال و نوجوانان نیز بیانگر اهمیت بسیار پایین پرونده شخصیت در حوزه تعیین کیفر

۱. یکی از علل این موضوع به قانون‌گذاری نادرست و عدم وجود نظم ساختاری در تدوین قوانین برمی‌گردد. برای مطالعه بیشتر

ر.ک: توجهی، عبدالعلی، آسیب‌شناسی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۴.

۲. ماده ۹۳: «دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات تخفیف، مجازات‌ها را تا نصف حداقل تقلیل دهد و اقدامات تامینی و تربیتی اطفال و نوجوانان را به اقدام دیگری تبدیل کند.»

۳. ماده ۲۰۳: «در جرائمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه چهار و بالاتر است و همچنین، در جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آن‌ها ثلث دیه کامل مجنی‌علیه یا بیش از آن است، بازپرس مکلف است در حین انجام تحقیقات، دستور تشکیل پرونده شخصیت متهم را به واحد مددکاری اجتماعی صادر نماید. این پرونده که به صورت مجزا از پرونده عمل مجرمانه تشکیل می‌گردد، حاوی مطالب زیر است:

الف) گزارش مددکار اجتماعی در خصوص وضع مادی، خانوادگی و اجتماعی متهم

ب) گزارش پزشکی و روانپزشکی.»

۴. برای مطالعه بیشتر در مورد مفهوم پرونده شخصیت ر.ک: آشوری، محمد؛ عظیم‌زاده، شادی (۱۳۹۲)، «جایگاه پرونده شخصیت

در فرایند پیشگیری از پایداری بزهکاری جوانان»، فصلنامه حقوق، دوره ۳، ش ۱.

۵. ماده ۲۸۶: «علاوه بر موارد مذکور در ماده ۲۰۳ این قانون، در جرائم تعزیری درجه پنج و شش نیز تشکیل پرونده شخصیت در مورد اطفال و نوجوانان توسط دادسرا یا دادگاه اطفال و نوجوانان الزامی است.»

است. بر اساس نتایج مشاهده‌ها، اصولاً پرونده شخصیت اطفال و نوجوانان بزهکار توسط واحد مددکاری اجتماعی در بازه زمانی کوتاه (حدود ۱۵ الی ۲۰ دقیقه) و بر اساس فرمت‌های از پیش تعیین شده تنظیم می‌شود و به همین جهت، محتوای آن عموماً توصیف و تشریح کلی از وضعیت بزهکار و خانواده‌اش است. قضات نیز با توجه به عدم الزام قانونی و اتکا به همان کلیشه‌های ذهنی خود که گاه نیز ممکن است سخت‌گیرانه باشد (تعهد شخصی به بازپروری یا سخت‌گیری)، در رابطه با اطفال و نوجوانان بزهکار تصمیم‌گیری کیفری می‌کنند. بدین ترتیب، کوتاهی قانون‌گذار در توجه به پرونده شخصیت در حوزه کیفرگذاری در نهایت، به تضعیف این نهاد انجامیده است.

در کنار تعیین کیفر بر اساس شدت جرم، موضوع تعیین میزان دقیق کیفر نگهداری در مؤسسات نیز نگران‌کننده به نظر می‌رسد. در واقع، تشخیص مدت لازم برای نگهداری در کانون اصلاح و تربیت با توجه به فاصله میان حداقل و حداکثر این کیفر، بر عهده قضاتی گذاشته شده که ممکن است در عمل واجد ویژگی‌های لازم برای رسیدگی به این پرونده‌ها نباشند.^۱ این موضوع نیز به نوبه خود می‌تواند در فرایند تعیین کیفر پیامدهای نامناسبی به دنبال داشته باشد.

در نهایت، مسائلی همچون کیفرگذاری بر اساس شدت جرائم تعزیری و عدم توجه کافی به پرونده شخصیت در کیفرگذاری، شاخص‌های التزام به بازپروری را کم‌رنگ جلوه داده است. انحراف نظام عدالت کیفری از سیاست‌های بازتوانبخشی مسئله‌ای است که ممکن است ناشی از نفوذ اندیشه‌های سخت‌گیرانه در راستای مقابله با نوجوانان بزهکار باشد. البته، ممکن است این موضوع بیانگر سردرگمی قانون‌گذار به دلیل عدم آگاهی به مبانی بازپروری و الزامات آن نیز باشد.

۲. تجربه‌محور نبودن رویه‌های تعیین کیفر اطفال و نوجوانان

در حوزه عدالت کیفری، تجربه‌محوری^۲ عبارت است از کاربرد رویه‌ها یا سیاست‌هایی که بر اساس نتایج ارزیابی‌های با اعتبار علمی بالا، در دستیابی به اهداف تعیین شده موفق بوده‌اند. بر این اساس، رویکرد تجربه‌محور بر استفاده از برنامه‌ها و سیاست‌های اثربخش در تصمیم‌گیری‌های کیفری تأکید می‌کند (Petrosino et al., 2001: 15-16). با توجه به اینکه اثربخشی یا همان میزان

۱. مبنای تأسیس دادگاه‌های اطفال و نوجوانان به تفاوت این دسته از بزهکاران با بزرگسالان و قابلیت بازپروری آنها بر می‌گردد. این در حالی است که انجام این وظیفه با توجه به برخی قوانین کیفری از جمله تبصره ماده ۲۹۸ ق.آ.د.ک. بعید به نظر می‌رسد. بر اساس این تبصره، تا زمانی که دادگاه اطفال و نوجوانان در محلی تشکیل نشده باشد، به کلیه جرائم اطفال و نوجوانان به جز جرائم مشمول ماده ۳۱۵ این قانون، در شعبه دادگاه کیفری دو یا دادگاهی که وظایف آن را انجام می‌دهد، رسیدگی می‌شود. بنابراین، ماهیت دادگاه‌های کیفری با توجه به تراکم پرونده‌ها رسالت اصلاح و درمانی را اساساً متفی می‌سازد.

دستیابی به اهداف یک برنامه یا سیاست، مؤلفه اصلی این رویکرد به شمار می‌آید، پژوهش‌های متعددی برای ارزیابی اثربخشی سیاست‌ها و برنامه‌ها صورت می‌گیرد و نتایج آن‌ها در فرایند سیاست‌گذاری به هنگام تغییر، اصلاح، حذف یا ایجاد یک برنامه یا سیاست به کار می‌رود. بدین ترتیب، فرایند سیاست‌گذاری بر مبنای ادله تجربی، تدوین سیاست‌ها و اطمینان به آن‌ها را در راستای تأمین کاهش تکرار جرم و همچنین هدرندادن بودجه عمومی و صرفه اقتصادی ممکن می‌سازد (Drake et al., 2009: 170-171).

در عدالت کیفری اطفال و نوجوانان در برخی کشورها برای بازتوان‌بخشی، از برنامه‌های اثربخش در تعیین ضمانت‌اجراهای کیفری استفاده می‌شود؛ چنان‌که در حال حاضر کیفرها یا ضمانت‌اجراهای تجربه‌محور به‌عنوان الگوی اصلی کیفرگذاری در این حوزه شکل گرفته و به‌طور معمول بر افزایش استفاده از آن‌ها با توجه به موفقیتشان در کاهش تکرار جرم تأکید می‌شود. بر این اساس، اطفال و نوجوانان بایستی مشمول ضمانت‌اجراهایی شوند که هم آن‌ها را مسئول بشناسد و هم بازتوان‌بخش کند. رویه‌های تجربه‌محور به مردم این اطمینان را می‌دهد که نوجوانان همچنان مسئول هستند و بنابراین، نیاستی نگران باشند (Mears et al., 2011: 510-511).

این رویه‌ها بیان می‌کنند که کدام گروه از نوجوانان در اجتماع بمانند و کدام‌یک به مراکز نگهداری فرستاده شوند و در عین حال، هر دو گروه مشمول برنامه‌های درمانی قرار گیرند. به‌طور کلی نتایج مطالعات، برنامه‌های دارای رویکردها و اجزای درمانی (همانند درمان‌های شناختی رفتاری) را به‌عنوان ضمانت‌اجراهای اثربخش معرفی می‌نمایند که بخش عمده‌ای از آن‌ها دربردارنده محتوای آموزش مهارت‌های شناختی، مدیریت خشم و مهارت حل مشکل است. همچنین، برنامه‌های مشاوره اعم از فردی یا گروهی و غیره جزء برنامه‌هایی شناخته می‌شوند که تکرار جرم اطفال و نوجوانان بزهکار را کاهش می‌دهند (Mathys, 2017: 321-322).

بر اساس نتایج ارزیابی‌هایی متعدد، برنامه‌ها، رویه‌ها و اصول تجربه‌محور در حوزه کیفرگذاری معرفی شده است. یکی از مهم‌ترین این‌ها، مدل «آر ان آر»^۱ است که دارای سه اصل کلیدی است:

نخست، اصل خطر^۲ به این معناست که برنامه‌های درمانی بایستی متناسب با سطح خطر تدوین و اجرا شوند و بنابراین، هرچقدر سطح خطرناکی نوجوانان بالاتر باشد، شدت و کیفیت برنامه در نظر گرفته شده نیز بیشتر خواهد بود. در واقع، نوجوانان پرخطر بایستی منابع بیشتر و نوجوانان کم‌خطر منابع کمتری دریافت کنند (Lipsey et al., 2017: 6-9).

1. RNR= Risk Need Responsivity Model

2. Risk Principle

دوم، اصل نیاز^۱ بیانگر آن است که مداخله‌های مختلف باید نیازهای جرم‌زای بزهکاران را هدف قرار دهند و به دنبال رفع نیازهای تاثیرگذار در بزهکاری باشند. به‌طور خاص، متغیرهای پویا، همانند نگرش‌های ضداجتماعی، دیدگاه‌های هم‌سالان و مصرف مواد مخدر به‌جای متغیرهای ایستا، همانند سوابق کیفری بایستی محل توجه قرار گیرند (Ibid).

سوم، اصل پاسخ‌گویی^۲ است که بر مبنای آن، استراتژی‌ها و اصول برنامه‌ها بایستی متناسب با شیوه یادگیری فردی و توانایی‌های بزهکار تدوین شوند. از این‌رو، متغیرهایی که بر درمان فرد تاثیرگذارند، باید در نظر گرفته شوند؛ همانند مهارت‌های ارتباطی، توانایی حل مسئله، قدرت تفکر، سطح توانایی‌های شناختی، ابعاد فرهنگی و غیره (Blackshaw & Ritchie, 2001).

بر اساس نتایج مطالعات، مداخله‌های کیفری در صورتی اثربخش هستند که اصول خطر، نیاز و پاسخ‌گویی را به‌عنوان الگو مدنظر قرار دهند؛ یعنی شدت برنامه‌ها هماهنگ با ریسک تکرار جرم بزهکاران بوده و در راستای رفع نیازهای جرم‌زا و متناسب با سطح پاسخ‌گویی آنان تدوین و اجرا شود. بنابراین، در صورتی می‌توان ادعا کرد که یک نظام عدالت کیفری در راستای اجرای سیاست‌های بازپرورانه، جهت‌دهی شده که به این اصول و رویه‌ها پایبند باشد.

در نظام عدالت کیفری ایران به نظر می‌رسد مسئله اصلاح و درمان بزهکاران طفل و نوجوان، یکی از دغدغه‌های مهم مقامات عدالت کیفری است و به تبع آن تلاش شده است تا بر این دیدگاه به‌عنوان قاعده راهنما در تعیین شیوه مناسب برخورد با نوجوانان تکیه شود، لکن عدم استفاده از رویه‌های تجربه‌محور و تکیه بر همان رویه‌های سنتی کیفرگذاری موجب شده تا فاصله بسیار طولانی میان اعتقاد به بازپروری و پیاده‌سازی این الگو برای تدوین و اجرای آن وجود داشته باشد. تحلیل محتوای قانون مجازات اسلامی بیانگر آن است که قانون‌گذار در عمل به تعیین برنامه‌های درمانی و بازپرورانه چندان پایبند نبوده است. نخست آنکه علی‌رغم اشاره به اینکه در تمامی جرائم تعزیری نوجوانان، امکان تعویق صدور حکم و یا تعلیق اجرای مجازات وجود دارد، ولی تعیین آن‌ها در اختیار قضات گذاشته شده است؛ حال آنکه در بسیاری از نظام‌های عدالت کیفری همانند کانادا، با توجه به اثربخشی این کیفرها در مقایسه با نگهداری در مؤسسات، در طیف وسیعی از جرائم (جز جرائم خشن) در بار اول الزام به استفاده از تعلیق مراقبتی وجود دارد. در راستای همین جریان، در این کشور، تعلیق مراقبتی مهم‌ترین کیفری است که در حوزه جرائم اطفال و نوجوانان تعیین شده است که توسط مأموران تعلیق مراقبتی (سرویس پروباسیون)^۳ اجرا می‌شود (Dufour et al., 2018: 543-544). همچنین، بر اساس آمارهای موجود در ایالات متحده، از

1. Need Principle
2. Responsive Principle
3. Probation

میان حدود یک میلیون و پانصد هزار پرونده نوجوانان در دادگاه‌ها تقریباً در بیش از ۶۰ درصد احکام تعلیق مراقبتی صادر شده است. حتی برخی پژوهش‌ها به این نتیجه رسیدند که تعلیق مراقبتی نوجوانان در مقایسه با بزرگسالان اثربخشی بیشتری دارد (Holloway et al., 2017: 535-536). افزون بر این، ماهیت تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات جرائم اطفال و نوجوانان (جز در رابطه با جرائم مشمول) از حیث نوع برنامه‌ها و دستورهای درمانی و نظارتی، همانند بزرگسالان است و از این رو، صرفاً می‌توان بر اساس همان دستورات با اطفال و نوجوانان بزهکار رفتار کرد. افزون بر این، نتایج حاصل از مشاهده‌های غیرمشارکتی مؤید آن است که تعویق و تعلیق ساده در میان قضات رواج دارد؛ به طوری که آن‌ها از تعیین دستورهای درمانی پرهیز می‌کنند. یکی از دلایل مهم وجود این جریان، به حوزه قانون‌گذاری و عدم پیش‌بینی سازوکارهایی برای نظارت بر ضمانت‌اجراهای مذکور و در واقع به ضعف بسترهای اجرایی در این حوزه بر می‌گردد. بر این اساس، صرف اشاره قانون‌گذار به قابلیت تعویق و تعلیق مجازات جرائم تعزیری نمی‌تواند التزام یک سیاست کیفری را به بازپروری و تجربه‌محوری نشان دهد. فراهم کردن بسترهای اجرایی این دو کیفر مسئله بااهمیتی است که قانون‌گذار عامدانه یا سهل‌انگارانه از آن غفلت کرده است که بی‌اهمیتی اندیشه بازپروری را نشان می‌دهد. به بیانی دیگر، درمان و اصلاح اثربخش است؛ نه صرف تعویق و تعلیق. در تأیید این جریان می‌توان به این موضوع نیز استناد کرد که بر اساس مطالعات ارزیابی، نهادهای اصلاحی بدون وجود شرایط و دستورهای مراقبتی فاقد اثربخشی کافی هستند (Lowenkamp et al., 2010: 368-369). بر این اساس، استفاده از این نهادها از سوی قضات در نظام عدالت کیفری ایران شاید به دلیل برطرف کردن دغدغه‌های مقامات عدالت کیفری برای کاهش جمعیت کیفری باشد که این موضوع ماهیت آن‌ها را مشکل‌ساز می‌کند. بنابراین، مشابهت تعویق و تعلیق بین اطفال و بزرگسالان، اختیاری بودن صدور تعویق و تعلیق و همچنین، عدم تفاوت میان انواع نوجوانان، نیازهای آنان و موقعیت‌ها و شرایط ارتکاب جرم به چالش‌های بازپرورانه این دو نهاد اصلاحی و درمانی دامن می‌زند.

از سوی دیگر، شرایط کیفر اقامت در منزل از حیث محتوای درمانی حتی به مراتب نامناسب‌تر به نظر می‌رسد. قانون‌گذار بدون تعیین هیچ‌گونه دستوری، استفاده از این مجازات را برای بازه زمانی بین سه تا پنج سال تجویز کرده است. این در حالی است که در بیشتر کشورها، اقامت در منزل یا به‌عنوان یکی از شروط تعلیق و یا به‌تنهایی به‌عنوان یک کیفر مستقل همراه با دستورهای درمانی، نظارتی و اصلاحی وجود دارد. بر اساس نتایج پژوهش‌های جرم‌شناسی نیز کیفرهایی که دارای ابعاد درمانی بوده و خانواده‌محور هستند و بر تلاش برای افزایش فعالیت اجتماعی و برقراری ارتباط سازنده با دوستان و مدرسه تمرکز می‌کنند، تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای در کاهش نرخ

تکرار جرم دارند (Young et al., 2017: 24-25). حال آنکه در نظام عدالت کیفری ایران، با اینکه بازه زمانی طولانی‌ای برای اجرای این کیفر پیش‌بینی شده، ولی ماهیت درمانی آن مبهم است؛ گویا قانون‌گذار این کیفر را طوری تعیین کرده تا اصلاً اجرا نشود. یافته‌های حاصل از مشاهده‌ها نیز به‌درستی بیانگر آن است که قضات در تصمیم‌های خود اصولاً به این کیفر استناد نمی‌کنند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد این کیفر در هنگام تصمیم‌گیری مهجور مانده است.

آگاهی از این موضوع، این پرسش مهم را مطرح می‌کند که اثربخشی کیفرها و کاهش تکرار جرم اطفال و نوجوانان بدون اشاره به ابعاد درمانی کیفرها چگونه متصور خواهد بود. در مجموع، هرچند اقامت در منزل به‌طور اصولی جزء نهادهای اصلاح و درمان به شمار می‌آید، ولی تحلیل محتوای قانون مجازات اسلامی بیانگر آن است که قانون‌گذار ایران تعهدی به اصلاح و درمان از طریق این کیفر نداشته و صرفاً سیاست کاهش جمعیت کیفری را تعقیب می‌کند. شاید، بر اساس همین عدم التزام به برنامه‌های درمانی است که حتی نگهداری در کانون اصلاح و تربیت گاه رنگ اقدامات تامینی و تربیتی و گاه رنگ مجازات‌ها را به خود می‌گیرد؛ بدون آنکه پاسخی برای توزیع این چنینی این ضمانت‌اجرا وجود داشته باشد.^۱

جدای از این، نتایج برخی پژوهش‌های جرم‌شناسی مؤید این نکته است که نگهداری در این مؤسسات، آن هم به مدت طولانی، آثار مثبتی در رابطه با اطفال ندارد و حتی این مجازات نرخ تکرار جرم آنان را افزایش می‌دهد. در واقع، اقامت در این مؤسسات، تجربه‌ای اجتماعی است که رفتار بزهکاران را تشدید می‌کند. حتی به باور برخی، این موضوع می‌تواند برای بزهکاران کم‌خطر آثار منفی بیشتری به دنبال داشته باشد. برای نمونه، فارل، وضعیت ۱۳۵۴ بزهکار بین ۱۴ تا ۱۸ سال را برای مدت هفت سال پس از محکومیت در طول زندان ارزیابی کرد. افزون بر این، مصاحبه‌هایی را با دوستان و اعضای خانواده بزهکاران در مورد واقعه‌های مهم زندگی انجام داد و در نهایت، به این نتیجه رسید که اقامت طولانی‌تر در مؤسسات، تکرار جرم را کاهش نمی‌دهد. بر اساس نتایج پژوهش اخیر، حتی برخی نوجوانانی که نرخ تکرار جرم کم‌تری داشتند، پس از تجربه نگهداری در مؤسسات، تکرار جرم بیشتری انجام دادند (Farrell, 2018: 12-14). به همین جهت، کیفر نگهداری در مؤسسات اصولاً جزء ضمانت‌اجراهای تجربه‌محور به حساب نمی‌آید و به‌جای آن در

۱. نگهداری در کانون اصلاح و تربیت، بر اساس بند ث ماده ۸۸ اقدام تامینی و تربیتی برای اطفال و نوجوانان ۱۲ تا ۱۵ سال و بر اساس ماده ۸۹ حسب شرایط موجود کیفر برای نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ سال به حساب می‌آید.

بیشتر کشورها^۱ تلاش می‌شود تا از نهادهای اصلاح و درمانی همچون تعلیق و کیفرهای اجتماعی^۲ استفاده شود.^۳

گارلند^۴ نیز افزایش استفاده از مؤسسات نگهداری اطفال و نوجوانان در یک نظام کیفری را یکی از ویژگی‌های رویکردهای نئولیبرالیسم و یا رویکردهای سخت‌گیرانه می‌داند: (Dünkel, 2014: 35-36). در نظام عدالت کیفری ایران نیز ممکن است نفوذ اندیشه‌های سخت‌گیرانه را همچنان در این رابطه مشاهده نمود؛ از یک طرف، استفاده از آن برای اطفال و نوجوانان ۱۲ تا ۱۵ سال که مرتکب جرائم تعزیری درجه یک تا پنج شدند، الزامی است و از طرف دیگر، ضمانت‌اجرای اولیه برای جرائم تعزیری درجه یک تا چهار و یکی از ضمانت‌اجراهای موجود برای جرائم تعزیری درجه پنج بوده است. بنابراین، تنها در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت امکان صدور حکم بر اساس این مجازات وجود ندارد. در واقع، اصل استفاده از حبس به‌عنوان آخرین راه‌حل در مقررات مذکور رعایت نشده است.

در مجموع، اگر قرار باشد به سیاست‌های بازپرورانه در حوزه اطفال و نوجوانان معتقد باشیم، بایستی در ابتدا این تجربه‌های موفق را در نظام عدالت کیفری ایران بیازماییم و در صورت اثربخشی، آن‌ها را در حوزه عدالت کیفری اطفال و نوجوانان به کار بگیریم. بدیهی است که مسئله اصلی، شناخت اولویت‌های حاکم بر سیاست‌گذاری ناظر بر جرائم اطفال و نوجوانان خواهد بود. حوزه عدالت کیفری نوجوانان پر از تعارض، ابهام و تضاد است و بنابراین، بهتر است با تعیین اولویت به چهارچوب فکری عاری از تعارض و ابهام اندیشید.

۳. توجه ناکافی به کیفرهای اجتماعی

بر اساس نتایج پژوهش‌های ارزیابی، کیفرهای اجتماعی در مقایسه با نگهداری در مؤسسات

۱. برای نمونه، در کانادا برای کاهش آثار حبس‌گرایی، بر اساس قانون نظام عدالت کیفری نوجوانان، مجازات‌های سالب آزادی تنها در صورت وجود شرایط ذیل تعیین و اجرا می‌شوند: ۱- نوجوان مرتکب جرم خشنی شود؛ ۲- کیفرهای غیرسالب آزادی را رعایت نکرده باشد (Dufour et al., 2018: 541-549).

۲. با توجه به اثربخش بودن کیفرهای اجتماع‌محور و هزینه‌ها و پیامدهای منفی کیفری مؤسسات، اعمال این مجازات‌ها در حوزه جرائم اطفال و نوجوانان محدود شده است که در قسمت بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۳. کیفرهای اجتماعی، کیفرهایی هستند که بزهکار را مشمول کیفر حبس نمی‌کنند. مهم‌ترین این کیفرها مجازات‌های مالی و اقدامات نظارتی هستند که مجازات‌های مالی اصولاً شامل جزای نقدی و جبران خسارت است. دومین دسته از این کیفرها که مهم‌ترین نوع نیز به شمار می‌رود (به‌طوری که اغلب مفهوم کیفرهای اجتماعی معطوف به این دسته است)، اقدامات نظارتی‌اند که در آن شخص، تحت نظارت دادگاه خدمات عمومی را در اجتماع انجام می‌دهد و یا اینکه مدتی را در منزل با رعایت برخی شرایط (و تحت نظارت الکترونیک یا بدون آن) سپری می‌کند (McLaughlin & Muncie, 2003: 44-45).

4. Garland

اثربخشی بیشتری در کاهش تکرار جرائم اطفال و نوجوانان بزهکار دارد و از این رو، جزء ضمانت‌اجراهای تجربه‌محور محسوب می‌شود. این موضوع در نظام‌هایی که بر استفاده از این مؤسسات حتی در جرائم کوچک و برای مدت‌زمان کوتاه نیز تأکید می‌شود، انگیزه و الهام‌بخش تدوین رویه‌های جدید در حوزه کیفرگذاری بوده است؛ به طوری که در حال حاضر دغدغه مقامات در بیشتر کشورها به کاهش اتکا بر مؤسسات نگهداری اطفال و نوجوانان و به جای آن، ارائه برنامه‌های اجتماعی، همچون خدمات عمومی، تعلیق مراقبتی و غیره معطوف شده است (Dufour et al., 2018: 540).

در راستای همین جریان، بسیاری از پژوهشگران به بررسی میزان اثربخشی این کیفرها در رابطه با اطفال و نوجوانان بزهکار پرداختند. برای نمونه، ریون^۱ و همکاران در پژوهش خود میزان اثربخشی یک برنامه جایگزین زندان با ماهیت اجتماع‌محوری را ارزیابی کردند. آنان میزان تکرار جرم تمام نوجوانانی که آن برنامه را در طول سه سال (از ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹) اجرا کردند با کسانی که در مؤسسات نگهداری نوجوانان بودند، مقایسه و به این نتیجه رسیدند که دسته اول تکرار جرم کمتری داشتند. به طور خاص، در جرائم جنایی^۲ میزان تکرار جرم آن‌ها پایین‌تر بود. افزون بر این، بر اساس ارزیابی آن‌ها، اجرای این مجازات‌ها در مقایسه با نگهداری در مؤسسات مقرون‌به‌صرفه‌تر نیز بوده است. همچنین، بر اساس یافته‌های پژوهش‌ها آن دسته از مجازات‌های اجتماعی که بر خانواده متمرکز است و گروه درمانی را در خود دارد، می‌تواند جایگزین مؤثری برای کاهش ناسازگاری‌های نوجوانان باشد (Ryon et al., 2017: 64-65). آندروود^۳ و همکاران نیز به بررسی میزان اثربخشی یکی دیگر از کیفرهای اجتماعی که هدف آن کاهش رفتار ضداجتماعی و افزایش عملکرد تحصیلی بود و بر محیط اطراف نوجوانان (خانه، مدرسه و دوستان) تأکید می‌کرد، پرداختند و به این نتیجه رسیدند که تکرار جرم آنان تا هفتاد درصد کاهش یافته است (Underwood et al., 2006: 292).

در یک مطالعه دیگر، پژوهشگران میزان پذیرش اجتماعی و برچسب‌های مجرمانه کیفرهای اجتماعی را در مقایسه با مؤسسات نگهداری اطفال و نوجوانان بزهکار بررسی و به این نتیجه رسیدند که نوجوانان مشمول این برنامه‌ها کمتر برچسب خورده و بیشتر از محکومان به نگهداری در مؤسسات، در اجتماع پذیرفته شده‌اند (Schwalbe et al., 2013: 871-872).

به طور کلی، اثربخشی بیشتر مجازات‌های اجتماعی در مقایسه با کیفر نگهداری در مؤسسات، کاربست گسترده این نهاد را در حوزه اطفال و نوجوانان ضروری می‌نمایاند. این در حالی است که

1. Ryon
2. Felonies
3. Underwood

در نظام عدالت کیفری ایران بر اساس ماده ۸۹ ق.م.ا، بر نگهداری در کانون اصلاح و تربیت بیشتر از سایر ضمانت‌اجراها تمرکز شده و در جرائم تعزیری درجه یک تا پنج می‌توان به آن حکم داد، ولی صدور کیفرهای اجتماعی تنها در جرائم تعزیری درجه پنج و شش و در رابطه با نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ سال ممکن است. بنابراین، حتی در مورد اطفال و نوجوانان ۱۲ تا ۱۵ سال نیز نمی‌توان از این گزینه بهره برد. حال آنکه در بیشتر نظام‌های کیفری الزام به استفاده از این مجازات‌ها در حوزه اطفال و نوجوانان وجود دارد، ولی در قانون مجازات اسلامی این مجازات تنها به‌عنوان یک گزینه در میان سایر مجازات‌ها و نه تنها گزینه مطرح است. این موضوع در جای خود به معنای کم‌اهمیتی این کیفر نزد قانون‌گذار و عدم توجه به آثار پیشگیرانه آن در خصوص اطفال و نوجوانان است. جدای از این، فراهم‌نبودن بسترهای اجرایی این رویکرد نیز آن را تبدیل به کیفرهایی کرده که به‌ندرت از آن استفاده می‌شود و نتایج مشاهده‌ها نیز بیانگر فراوانی پایین استفاده از رویکرد در دادگاه‌ها است.

جدای از این، بنا بر دیدگاه برخی پژوهشگران، ویژگی مکافات‌گرایانه رویکردهای جدید در اینکه مداخله‌های اجتماعی باید سخت‌گیرانه و قابل‌باور باشند، متجلی شده است؛ به‌طوری که ممکن است مفهوم مجازات‌های اجتماعی نیز سبک و سیاق رویکردهای سخت‌گیرانه را به خود گیرد (Păroșanu et al., 2014: 15-16). اینکه چنین جریانی در نظام عدالت کیفری ایران قابل‌مشاهده است یا نه، درخور بررسی است. به‌طور کلی، ممکن است بتوان بازتاب این رویکرد را در رابطه با انتخاب نوع کیفرهای جایگزین اجتماعی در مقررات تقنینی ایران مشاهده کرد. اینکه چرا از میان تنوعی از مجازات‌های اجتماعی (مجازات‌های جایگزین حبس)، تنها خدمات عمومی در حوزه اطفال و نوجوانان بنابر ماده ۸۹ ق.م.ا پذیرفته شده است، مسئله‌ای درخور تأمل خواهد بود. به نظر می‌رسد مجازات‌هایی مانند دوره مراقبت (ماده ۸۳ ق.م.ا) با توجه به دستورهای مندرج در آن، حتی بهتر می‌تواند ابعاد بازپرورانه کیفرها را نشان دهد. در نهایت، عدم کاربست این مجازات و محدودیت‌های استناد به خدمات عمومی می‌تواند بازتابی از عدم تعهد مقامات عدالت کیفری به اندیشه‌های بازپروری باشد.

نتیجه‌گیری

کیفرگذاری یکی از مهم‌ترین تصمیمات کنترل اجتماعی رسمی است که می‌تواند بازپروری یا سخت‌گیری کیفری را به نمایش بگذارد. ارزیابی فرایند کیفرگذاری جرائم اطفال و نوجوانان بیانگر آن است که سیاست‌گذاران نتوانستند نسخه متناسب با اندیشه بازپروری را تهیه و التزام خود را به اصلاح و درمان آنان نشان دهند. حتی اگر نتوان مقررات کنونی را سخت‌گیرانه تفسیر کرد، می‌توان

اظهار داشت که حداقل برخی از آنان خلاف مسیر بازپروری اطفال و نوجوانان نوشته شده است. البته این موضوع مختص به نظام عدالت کیفری ایران نیست، بلکه در برخی برهه‌ها در ایالات متحده و انگلستان، سیاست‌گذاری متأثر از جریان‌های عوام‌گرا، تدوین و اجرای قوانین سخت‌گیرانه را در این حوزه در پی داشته است (فرجیها و مقدسی، ۱۳۸۹: ۴-۵).

در نظام تقنینی ایران نیز می‌توان ردپای اندیشه‌های سخت‌گیرانه را در مواردی همچون تعیین کیفر بر اساس شدت جرم، تأکید اولیه بر نگهداری در کانون اصلاح و تربیت و قلمروی استفاده از آن مشاهده نمود. این در حالی است که بر اساس نتایج برخی مطالعات جرم‌شناسی، کیفر نگهداری در مؤسسات احتمال بزهکاری اطفال و نوجوانان را افزایش می‌دهد (Mathys, 2017: 319-320). اگر به این موارد، ابهامات موجود در زمینه شیوه تشکیل و میزان تاثیرگذاری پرونده شخصیت اضافه و در تحلیل‌ها در نظر گرفته شود، مشخص خواهد شد که شاخص‌های التزام به بازپروری در میان سیاست‌گذاران در حقیقت کمتر از آن چیزی است که تصور می‌شود؛ گویی قانون‌گذار دچار نوعی سردرگمی در تشخیص این موضوع شده است که چگونه می‌توان اطفال و نوجوانان بزهکار را بازتوان‌بخش کرد.

جدای از این، به باور برخی، علت عدم اثربخشی برخی نهادهای اصلاحی و درمانی نظیر تعلیق و کیفرهای اجتماعی این است که آن‌ها این‌چنین تدوین شده‌اند تا اثربخش نباشند (Dufour et al., 2018: 557). به نظر می‌رسد در نظام عدالت کیفری ایران نیز چنین موضوعی حقیقت داشته باشد. بی‌اهمیتی به شرایط تعلیق و تعویق در بزهکاری اطفال و نوجوانان و به تبع آن عدم تمهید سازوکارهایی به‌منظور اجرای آن، ابهام مفهومی و کارکردی کیفر اقامت در منزل و کاستی‌های موجود در حوزه خدمات عمومی و غیره، دقیقاً بر اساس همین نگرش قابل‌توجه است. قضات نیز با آگاهی از این واقعیت‌ها، تمایل چندانی به توجه به ابعاد درمانی این نهادها نداشته و صرفاً از آن‌ها به‌عنوان جایگزینی برای سلب آزادی اطفال و نوجوانان بزهکار استفاده می‌کنند. این در حالی است که قانون‌گذار می‌توانست با الهام از تجربه کشورهای هم‌چون انگلستان در استفاده از قرار اقامت در منزل یا تعلیق اجرای مجازات، بسترهای اجرای این کیفرها را فراهم آورد.

در مجموع، بازپروری اطفال و نوجوانان بزهکار مستلزم دخالت در مرحله جامعه‌پذیری و تعیین ضمانت‌اجراهایی به‌منظور اصلاح آنان است؛ نه اینکه قانون‌گذار بر اساس اندیشه بازپروری و بدون التزام به بسترهای تحقق این سیاست درصدد اصلاح آن‌ها باشد. در نهایت، هرچقدر اهمیت بازپروری در یک نظام کیفری بیشتر باشد، مجازات‌های معمول در آن نظام کمتر ماهیت سخت‌گیرانه خواهند داشت. بر این اساس، هر نظام عدالت کیفری‌ای که به دنبال بازپروری است، بایستی به مبانی آن معتقد و به اجرای آن پایبند باشد.

منابع

الف) فارسی

۱. آشوری، محمد؛ عظیم‌زاده، شادی (۱۳۹۲)، «جایگاه پرونده شخصیت در فرایند پیشگیری از پایداری بزهکاری جوانان»، فصلنامه حقوق، دوره ۴۳، ش ۱، صص ۱۹۵-۲۱۳.
۲. توجیهی، عبدالعلی (۱۳۹۴)، آسیب‌شناسی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، ج ۱، تهران: انتشارات قوه قضاییه.
۳. سرمد، زهره؛ بازرگان عباس؛ حجازی، الهه (۱۳۸۶)، روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، ج ۱۴، تهران: انتشارات آگاه.
۴. غلامی، حسین (۱۳۹۲)، «الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۶، صص ۱۰۶-۸۹.
۵. فرجیها، محمد؛ مقدسی، محمدباقر (۱۳۸۹)، «رویکرد عوام‌گرایی کیفری به عدالت کیفری نوجوانان و جوانان»، مجله آموزه‌های حقوقی، ش ۱۴، صص ۳-۲۷.
۶. مؤمنی‌راد، اکبر؛ علی‌آبادی، خدیجه؛ فردانش، هاشم؛ مزینی، ناصر (۱۳۹۲)، «تحلیل محتوای کیفی در آیین پژوهش: ماهیت، مراحل و اعتبار نتایج»، فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی، سال چهارم، ش ۱۴، صص ۱۸۷-۲۲۲.
۷. نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، تقریرات درس جرم‌شناسی بازپروری بزهکاران، دوره دکتری دانشگاه تربیت مدرس.

ب) غیرفارسی

8. Bishop, D. M.; Leiber, M. and Johnson, J. (2010), "Contexts of decision making in the juvenile justice system: An organizational approach to understanding minority overrepresentation", Youth violence and juvenile justice, 8(3), pp: 213-233.
9. Blackshaw, J; Ritchie-Wearn, M. (2001), "Introducing Evidence-Based Practice Into Youth Justice Services In The Department Of Families, Queensland", In conference The Character, Impact and Prevention of Crime in Regional Australia convened by the Australian Institute of Criminology, in Townsville, Australia.
10. Drake, K.; Aos, S and Miller M, G. (2009), "Evidence-based public policy options to reduce crime and criminal justice costs: Implications in Washington State", Victims and offenders 4, no. 2, pp: 170-196.
11. Dufour, I.; Villeneuve, M. P. and Lafortune, D. (2018), "Does the "last chance" sentence work? Ten years of failures and successes under a juvenile intermediate sanction in Canada", Punishment & Society, 20(5), pp: 539-561.
12. Dünkler, F. (2014), "Juvenile Justice Systems in Europe-Reform developments between justice, welfare and 'new punitiveness'", Criminological studies. 1(1), pp: 31-76.
13. Ellis, S.; Gately, N.; Rogers, S. and Horrigan, A. (2018), "Give them a chance: public attitudes to sentencing young offenders in Western Australia", Youth Justice, 18(2), pp: 169-187.
14. Farrell, H. (2018), **Rehabilitation in Washington's Juvenile Justice System: How Longer Sentences may be Well-Intentioned yet Ineffective**. Washington State Legislative Internship Program University of Washington, Seattle.
15. Holloway, E. D.; Cruise, K. R.; Downs, S. M.; Monahan, P. O., and Aalsma, M. C. (2017), "Juvenile probation officer self-assessed mental health competency as a predictor of case management practices", Administration and Policy in Mental Health and Mental Health Services Research, 44(4), pp: 534-546.
16. Lipsey, M. W.; Conly, C. H.; Chapman, G. and Bilchik, S. (2017), **Juvenile justice system improvement: Implementing an evidence-based decision-making platform**. Center for Juvenile Justice Reform, Georgetown University.
17. Lowenkamp Christopher T.; Anthony W. Flores; Alexander M. Holsinger; Matthew D. Makarios d and Edward J. Latessa (2010), "Intensive supervision programs: Does program philosophy and the principles of effective intervention matter?", Journal of Criminal Justice. 38(4), pp: 368-375.

18. Mathys, C. (2017), "Effective components of interventions in juvenile justice facilities: How to take care of delinquent youths?", *Children and Youth Services Review*, 73, pp: 319-327.
19. McLaughlin, E. and Muncie, J. (2012), **The Sage dictionary of criminology**, Sage.
20. Mears, D. P.; Cochran, J. C.; Stults, B. J.; Greenman, S. J.; Bhati, A. S. and Greenwald, M. A. (2014), "The "true" juvenile offender: Age effects and juvenile court sanctioning", *Criminology*, 52(2), pp: 169-194.
21. Mears, D. P.; Cochran, J. C.; Greenman, S. J.; Bhati, A. S. and Greenwald, M. A. (2011), "Evidence on the effectiveness of juvenile court sanctions", *Journal of Criminal Justice*, 39(6), pp: 509-520.
22. Păroșanu, A.; Pruin, I. R.; Grzywa-Holten, J. and Horsfield, P. (2014), **Alternatives to Custody for Young Offenders and the Influence of Foster Care in European Juvenile Justice**, Brussels: International Juvenile Justice Observatory.
23. Petrosino, A.; Boruch, R. F.; Soydan, H.; Duggan, L. and Sanchez-Meca, J. (2001), "Meeting the challenges of evidence-based policy: The Campbell Collaboration", *The ANNALS of the American academy of political and social science*, 578(1), pp: 14-34.
24. Ryon, S. B.; Early, K. W. and Kosloski, A. E. (2017), "Community-based and family-focused alternatives to incarceration: A quasi-experimental evaluation of interventions for delinquent youth", *Journal of Criminal Justice*, 51, pp: 59-66.
25. Schwalbe, C. S.; Ibrahim, R. W.; Brewer, K. B.; MacKenzie, M. J., and Gearing, R. E. (2013), "Is program structure related to stigma and community acceptance of justice-involved adolescents?", *Children and Youth Services Review*, 35(5), pp: 871-876.
26. Young, S.; Greer, B. and Church, R. (2017), "Juvenile delinquency, welfare, justice and therapeutic interventions: a global perspective", *BJPsych bulletin*, 41(1), pp: 21-29.
27. Underwood, L. A.; Von Dresner, K. S. and Phillips, A. L. (2006), "Community treatment programs for juveniles: A best-evidence summary", *International Journal of Behavioral Consultation and Therapy*, 2(2), pp: 286-304.